

گویا آقای بخشی گفته است: با مادرم خوابیده‌ام!

مهران زنگنه

هشت روز «تکانم» دادند. می‌پرسی «تکان دادن» یعنی چه؟ یعنی شکنجه! از لحظه‌ی دستگیری «تکان دادن» شروع شد. هشت روز زیر بازجوئی **اولیه!** «اولیه» را باید گفت، چرا که معمولا در این دوره است که انسان سرنوشتش به یک معنا رقم می‌خورد. «اولیه»، چرا که در این دوره اگر انسان حرف نزنند اطلاعاتش ممکن است بسوزند و برای همین انسان باید درست و حسابی «تکان» داده بشود، این تکان فرق می‌کند با تکان‌های بعدی برای مصاحبه و یا همکاری. هشت روز، صبح‌ها زیر زمین، تخت، و کابلی که زوزه می‌کشد و بر تن آوار می‌شود. قپونی و کتک! آنقدر کابل می‌زنند که پاهایت ورم می‌کنند و نمی‌توانی پا از پا برداری و بعد از آن هم می‌گویند در جا بزن و باید در جا بزنی. اگر زنی همان ایستاده کابل یا کتک می‌خوری، کیسه‌ی بوکس می‌شوی. باید در جا بزنی و با اینکه چشم‌بند داری «تماشا» بکنی. در مقابله‌ی ۱۰-۱۲ ساله‌ای کابل می‌خورد. بیچاره، در بی‌پناهی مادرش را فریاد می‌کند. مادر، مادر.... بگو با کی قرار داری؟ کجا قرار داری؟ اسلحه را کجا گذاشتی؟ بگو، بگو... و فریاد را می‌شنوی و می‌شنوی مادر... مادر... حتی دیگر صدائی که از بلندگو پخش می‌شود را نمی‌شنوی. فقط می‌شنوی... مادر... در جا می‌زنی. در جا می‌زنی و شاهده‌ی که به زنی گفته می‌شود، اگر حرف نزنی ناخن‌هایت را می‌کشیم...

شب‌ها نیمه آویزان به سر در یک در با یک طناب زنجیرت می‌کنند که نتوانی بخوابی. ایستاده! نه! فقط نوک پنجه‌ی پایت بر زمین. زیاده خواه نیستی، آزادی نمی‌خواهی! فقط آرزو می‌کنی، ایکاش کف پاهایت را می‌توانستی روی زمین بگذاری. پس از مدتی هر جا که ترا لحظه‌ای به خودت واگذار بکنند، خودبخود درازکش می‌شوی تا لگدی به یادت بیاندازد کجا هستی، یا اینکه کسی بخواهد ثواب بکند. هر کس که عبور می‌کند، عشقش که کشید، ترا به فضائی تهی (بگوئیم نورگیر) می‌برد و کتک می‌زند. حتی از تو سئوالی هم نمی‌کند که بگوئی بازجوئی می‌کند و چون جواب «غلط» دادی، دارد ترا می‌زند. بی‌جهت می‌زند؟! باز بازجو می‌زند چون جواب‌هایی که می‌خواسته است نشنیده است. اما، این دیگر چرا؟ می‌بینید انسان به کجا می‌رسد؟ کتک‌های بازجو را عقلانی می‌بیند. مگر نیست؟ اگر عقل، ابزاری یا اسلامی باشد. عقل اسلامی؟ نمی‌دانستم در اسلام کتک زدن ثواب دارد. بعدا به من گفته شد که ثواب دارد. بعدا فهمیدم که آنان نیز خل نبودند، سادیسیم نداشتند، بیچاره‌ها فقط می‌خواستند ثواب ببرند. از این دوره اولیه که گذشتی علی‌رغم اینکه به سلول یا به بندی فرستاده می‌شوی که شرایطش برای کسانی که چنین وضعی را ندیده‌اند و یا تجربه نکردند، غیر قابل تصور است و باور نکردنی، ولی انگار به بهشت رفته‌ای. تا مرز فراموشی معیارهای انسانی می‌روی و می‌گوئی اگر از حوری و غلمان، شیر و عسل خبری نیست اما از بازجو و بازجوئی هم همینطور. در یک اتاق با ۷۳ نفر دیگر به سر می‌بری، و

چار شاخ می‌شوی وقتی به تو می‌گویند، شکر خدا را بکن زمانی در این اتاق ۱۰۴ نفر مهمان بوده‌اند، با این همه بهشت است اینجا، علیرغم اینکه شب‌ها جا برای اینکه بر پشت بخوابی نیست، مجبور هستی، فقط «کتابی» بخوابی یا نخوابی، گرسنگی بکشی و چشمت به در باشد که کی دوباره صدایت می‌کنند و دوباره به ۲۰۹ برای بازجویی بروی و سر از زیرزمین در بیاوری، دوباره کابل و ورم کردن پا و در جا بزنی. بهشت است با اینکه می‌بینی دل همه می‌ریزد وقتی در باز می‌شود، چرا که همه می‌دانند و تو نیز می‌دانی هر کس که از در بیرون رفت ممکن فردا از پس بند سر در بیاورد و تو هم ممکن است بروی و برنگردی. مهم نیست ساعتی طول نمی‌کشد تا دل ریخته دو باره جمع بشود و خون به چهره برسد. در بهشت هستی علیرغم اینکه صدای گلوله‌ها را می‌شنوی و تیر خلاص‌ها را می‌توانی بشماری که پس بند شلیک می‌شوند و در چشم‌های هم اتاقی‌هایت انعکاس صداشان را مشاهده می‌کنی. باز گفته می‌شود: شکر خدا را بکن، مثل پارسال، سال ۶۰، هر روز تیرباران نمی‌شود. بهشت است علیرغم اینکه مجبور هستی «دائم» به صدای انکر الاصوات «انجز انجز...» گوش بدهی، سرودهایی بشنوی که از بلندگو پخش می‌شوند و یا چشمت به تلویزیون مدار بسته باشد که یکی مثل خودت در آن دیده می‌شود و از «جنایاتش» بگویند. همانطور که «بخشی» امروز ممکن است بیاید و از «جنایاتش» یا از عظوفت اسلامی در دوران دستگیری‌اش بگویند، گویا تو خری و نمی‌پرسی اصلاً چرا بخشی دستگیر شده است؟

از این چیزها بسیار دیده‌ام. در تلویزیون مدار بسته‌ی اوین هر روز ساعت‌ها از این فیلم‌ها دیده شده‌اند. با این که ویدئویی از بخشی ندیده‌ام، می‌دانم حتی ممکن است آقای بخشی بیاید بگوید هر شب با مادرش می‌خوابیده است! می‌دانم جرم او چیست! جرم او نیز، همچون جرم من این است: در سرزمینی به دنیا آمده است که در آن کتک زدن ثواب دارد. شاید وضع او از من به هنگامی در خدمت آقایان بودم خرابتر هم باشد. چون امروز، گفته می‌شود، در این دوره دیگر در ایران فقط عقل اسلامی حاکم نیست و کتک زدن فقط ثواب ندارد. دیگر فقط برای ثواب «آدم»‌ها شکنجه‌گر نمی‌شوند. مدرن هم شده‌اند. علاوه بر ثواب مثل شکنجه‌گران زمانی که مدرنیت بر ایران حاکم و ایران نوین شده بود، زمان رژیم کودتای پهلوی، ثابتی و را می‌گویم، حالا شکنجه‌گران پول درست و حسابی هم می‌گیرند. گویا باز باید «خدا» را «شکر» کنم که زمانی «میهمان این آقایان» بودم که آنها فقط یک انگیزه برای کتک زدن داشتند: ثواب. چقدر این خدا با من مهربان بوده است! بیچاره «بخشی» و زندانیان سیاسی امروز که شکنجه‌گران برای کتک زدن‌شان دو انگیزه دارند، علاوه بر دریافت کلید بهشت برای حفظ نظامی نیز شکنجه می‌کنند که در آن پول درست حسابی درمی‌آورند!

آنجا در آن روزها اما یک چیز یاد گرفتم: فرد یا جامعه‌ای که همواره باید بین بد و بدتر (بند یا ۲۰۹، روحانی یا رئیسی) یا به طور کلی بین دو سرکوبگر، بین دو شکل سرکوب انتخاب کند و مسئله‌اش کمیت شکنجه، سرکوب و زور است، فرد یا جامعه‌ای «زیر» شکنجه است و اگر این فرد یا جامعه، «خودش» بین بد و بدتر (بین دو جلاد) انتخاب می‌کند، به این اعتبار که در دوره‌ی یکی کمتر شکنجه شده است،

باید گفت، نه فقط فرد و جامعه‌ای «شکنجه» شده، بلکه بر او یا آن فرهنگ شکنجه نیز غالب شده است، ضرب‌المثل و چکیده‌ی فرهنگ سیاسی حاکم بر این فرد و جامعه عبارت است از: «حالا که زوره، یا حسین»^۱. مگر در ویدئوها و مصاحبه‌های اوین یا در مصاحبه‌ی بخشی، اگر بیاید بگوید یا گفته باشد شکنجه نشده است، جز تکرار این ضرب‌المثل حرف دیگری زده شده است و می‌شود؟

^۱ چنان روایت کرده‌اند که گروهی از ساکنان اصفهان مردی کلیمی را در روز عاشورا با مشت و لگد می‌زدند تا در شمار عزاداران حضرت حسین درآید و «یا حسین» بگوید و کلیمی که تحمل کتک برایش دشوار بود، به ناگزیر گفت: «حالا که زور است یا حسین» درباره‌ی این مثل روایتی دیگر نیز وجود دارد.